

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره هشتم - بهار و تابستان ۱۳۹۲

دکتر حسین ناظری (استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد)

راضیه خسروی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد)

بیگانگی در داستان «البحث عن ولید مسعود» جبرا ابراهیم جبرا

چکیده

بیگانگی پدیده‌ای است به قدمت زندگی انسان که معنای بسیار وسیعی دارد. دامنه‌ی مفهوم این پدیده از غربت رمانتیک که حاصل دل‌تنگی و بازگشت به کودکی و روستا است، شروع می‌شود و تا غربت روان‌شناختی که حاصل فرار از خویشتن و یا نتیجه‌ی احوال سیاسی و اجتماعی است، امتداد دارد. این پدیده در برخی دوره‌ها به دلایل مختلف شدت گرفته است. در عصر کنونی ساکنان سرزمین فلسطین به دلیل رویارویی با بحران‌هایی مانند آوارگی و غربت، ترس از استعمار و فشارهای اقتصادی و سیاسی، بیش از دیگران گرفتار این پدیده شده‌اند. جبرا ابراهیم جبرا ادیبی است فلسطینی که رنج هم‌وطنان خود را در این فاجعه احساس کرده و آن را در آثار خود نشان داده است. «البحث عن ولید مسعود» از داستان‌های اوست که به طور چشمگیری این پدیده را منعکس ساخته است به گونه‌ای که در آن بیگانگی ذاتی و اجتماعی و فرهنگی با نشانه‌های متعدد آن و به شیوه جریان سیال ذهن قابل بررسی است. بکارگیری این روش امکان بروز اندیشه و ذهنیت شخصیت‌ها را فراهم می‌کند و در نتیجه از بیگانگی درونی آن‌ها تصویری به دست می‌دهد. تطبیق الگوهای روایت‌شناسی بازتاب مفهوم بیگانگی را آشکار می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: بیگانگی، داستان، ولید مسعود، سیال ذهن، روایت‌شناسی.

مقدمه

غربت و بیگانگی مفهومی است به درازای تاریخ بشر، چرا که از اولین زمان‌های تشکیل جوامع بشری پیوسته بحران‌هایی وجود داشته که باعث احساس بیگانگی در انسان شده است. بر این اساس

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۲۲

پست الکترونیکی: hosein_nazeri@yahoo.com khosravirazie@yahoo.com

وقتی سخن از غربت به میان می آید هم شامل غربت رمانتیک می شود که حاصل دل‌تنگی و اشتیاق به کودکی و روستا و فرار از تمدن و شهرنشینی است و هم غربت روانی را در برمی گیرد که حاصل فرار از خویشتن، یا فرار از نظام های سیاسی و اجتماعی و یا حاصل احساس پوچی و بیهودگی است. البته غربت رمانتیک معمولاً در بحث بیگانگی مطرح نمی شود و آنچه در این گفتار مورد نظر است همین مفهوم فرار از خویشتن یا فرار از سلطه سیاسی و اجتماعی و سلطه سنت ها و قراردادهای است.

بر اساس این مفهوم، بیگانگی به عنوان یک پدیده آشکار در ادبیات معاصر عربی و مخصوصاً داستان به شمار می رود. چرا که در این دوره در نتیجه ی اختلافات سیاسی، اجتماعی و فکری و اخلاقی، بحرانهای متعددی پدید آمد که منجر به تحریک ادیبان و روشنفکران شد و در پی آن شک و نگرانی و بی اعتمادی آنان نسبت به جامعه در آثار ادبی انعکاس یافت.

در این میان فلسطینیان، به خاطر مصیبت‌های فراوان ناشی از آوارگی و مهاجرت اجباری از وطن و فشارهای سیاسی و اقتصادی، احساس غربت را عمیقاً تجربه کردند و عکس‌العمل‌های متفاوتی نشان دادند. گاه از متن اجتماع عقب نشینی کردند و در حاشیه قرار گرفتند و گاه با واقعیت موجود کنار آمدند و همزیستی با آن را برگزیدند و در بسیاری موارد هم بر ضد واقعیت موجود در جامعه سرشورش برداشتند.

جبرا ابراهیم جبرا ادیبی است که از سرنوشت تلخ ملت خود به درد آمده و پدیده غربت را در داستان های خود با مظاهر متعدد آن و به صورتی آشکار به تصویر کشیده است. در این جستار سعی شده تا با تحلیل مفهوم بیگانگی در داستان «البحث عن ولید مسعود» گوشه ای از هنر نویسندگی جبرا به تصویر کشیده شود. این داستان در سال ۱۹۶۷ در زمانی که امیدهای پیروزی و برگشت به شرایط مطلوب به یأس تبدیل شده بود و فلسطینیان در نتیجه ی فروپاشی و اشغال سرزمین‌شان دچار فشارهای درونی بودند، شکل گرفت. «البحث عن ولید مسعود» اوج هنر داستان نویسی جبرا است که به لحاظ فنی و خصوصاً نوع نثر آن در داستان نویسی فلسطین نقطه عطفی به شمار می آید. رغم اهمیت محتوایی و هنری داستان، ترجمه ی فارسی از آن وجود ندارد.

آن چه بررسی مفهوم بیگانگی در این داستان را جذابیت می بخشد این است که نویسنده با هوشیاری تلاش کرده تحلیلی روان شناختی از جوهر زندگی فلسطینیان در غربت به دست دهد،

برای تحقق این هدف جبراً داستان را به شیوه جریان سیال ذهن ارائه کرده است. بیگانگی، موضوع حاکم بر گرایشات فکری داستان محسوب می‌شود و جبراً توانسته آن را به شکلی ماهرانه و محوری به تصویر کشد به گونه‌ای که از لابلای آن رابطه میان دنیای بیرونی و دنیای درونی افراد و رفتار و مواضع ضد و نقیض آنان آشکار گردد.

پیشینه

برای معرفی ادبیات فلسطین در ایران کوشش‌های بسیاری انجام گرفته و تحقیقات زیادی به ثمر رسیده است، اما غالب این پژوهش‌ها در زمینه شعر فلسطین یا شعر مقاومت بوده است و در عرصه داستان تلاش کمتری صورت گرفته است. این مسأله در مورد جبراً به درستی صدق می‌کند زیرا هیچ یک از آثار وی به فارسی ترجمه نشده است. در زمینه پژوهش درباره آثار و افکار نقدی او، باید از پایان‌نامه‌ی خانم عاطفه زندی از دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی، با عنوان درسه حیا جبراً و فنونه الادبیه، و پایان‌نامه‌ی آقای رضا قهرمان از واحد علوم و تحقیقات، با عنوان جبراً و آرائه النقدیه، و پایان‌نامه‌ی خانم رباب آزاد از دانشگاه تهران، تحت عنوان تقابل سنت و تجدید در رمان‌های جبراً که همه در مقطع کارشناسی ارشد انجام گرفته، یاد کرد. اما نگارنده این پژوهش تا کنون به رساله یا کتابی که با به کارگیری شیوه‌های نوین تحلیل داستان به نقد و تحلیل داستان‌های جبراً و به خصوص بررسی مفهوم بیگانگی و چگونگی انعکاس آن در آن‌ها پرداخته باشد، دست نیافته است.

جبراً و شرایط زندگی او

اگر بگوییم واقعیتی که جبراً با آن می‌زیست و شرایط زندگی که بر او گذشت در تشکیل گنجینه فکری و فرهنگی او تأثیر بسزایی بر جای گذاشت، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. این زمینه نقش مؤثری در قدرت جبراً در ترسیم شخصیت‌های داستان‌هایش و انتخاب آنان به عنوان نماینده‌ی طبقه روشنفکر با همه‌ی مشکلات آنان در جامعه، داشته است.

جبراً در خانواده‌ای بزرگ شد که مدت‌های طولانی سایه سنگین فقر و محرومیت را بر سر خود احساس می‌کرد، این مسأله او را در معرض تجربه‌های گوناگونی قرار داد که باعث غنای فکر و روح

او شد. اضافه بر این، تحصیل جبرا در دانشگاه کمبریج را می‌توان از عوامل رشد فکری و فرهنگی او دانست. گذشته از تمام این عوامل آن چه در حافظه جبرا اثری فراموش نشدنی بر جای گذاشت هم زمانی او با جنگ جهانی دوم و سپس فاجعه فلسطین بود. در این میان او نیز مانند دیگر فلسطینیان مجبور به ترک وطن شد.

رنج غربت و تبعید و آوارگی در زندگی جبرا، نه یک عامل منفی بلکه عاملی موثر و مثبت بود تا او نیز مانند دیگر هم وطنانش در پی یافتن معادلی برای واقعیت تلخ زندگی جدید باشد و آن معادل عبارت بود از تحقق هویت و ذات خویشتن. جبرا می‌گوید: «غربت و تبعید؟! من یک فلسطینی هستم که در غربت رنج‌های بسیار دیدم، ولی درآورای آن چیز مهم‌تر و خطیرتری است که همان تحقق هویت است، نگه داشتن آن مانند صخره‌ای است که امواج و بادهای آن فرو می‌ریزند ولی خود همچنان پا برجاست.»^(۱) (جبرا، ۱۹۹۲: ۱۸۰)

این امر سبب شد تا چشمانش را بر روی حقیقت ملت عقب مانده‌اش باز کند و در جستجوی علت شکست آن باشد. این جستجو سرآغازی است در زندگی فکری و فرهنگی او برای نشان دادن تمایزش به تغییر سرنوشت آینده‌ی فرزندان فلسطین از راه و زبان هنر شعر و داستان و نقاشی. (مینف و دیگران، ۱۹۹۵: ۱۴۲-۱۴۳)

مفهوم بیگانگی

پدیده‌ی غربت اساساً در نتیجه‌ی سرکوب‌های تاریخی و سیاسی و اخلاقی و تربیتی شکل می‌گیرد. پژوهشگران در حوزه‌های علوم مختلف آرای متعددی در این مفهوم ارائه کرده‌اند. در کتاب‌های عربی به نقل از دانشمندان غربی گفته شده: «بیگانگی، بیانگر رنج فرد است از بی‌خویشتنی خود، به گونه‌ای که فرد از احساسات خود و تمایلات و عقایدش جدا می‌شود و این احساس، فقدان وجودی فعال را در فرد سبب می‌گردد.» (العقیلی، ۲۰۰۴: ۱۲)

برخی دیگر معتقدند بیگانگی اصطلاحی است دال بر تأکید بر فقدان هویت یا جدایی از ذات خویش و به معنی عقب‌نشینی فرد یا جدایی او از موضعی است که در گذشته به آن پیوند داشته است.» (همان، ۱۴)

ریچارد شاخت^۱ در کتاب خود، الاغتراب، صور مختلف بیگانگی را چنین برشمرد: «تشویش عقلی، غربت در میان انسان ها، سستی رابطه فرد با دیگران، بیگانگی از خود و احساس ناتوانی». شاخت بر این اساس انسان بیگانه را شخصی می بیند که از اجتماع خود و فرهنگی که با آن می-زیسته، بیگانه شده و موضعی غیر دوستانه با آنها اتخاذ کرده است. (شاخت، ۱۹۸۰: ۶۳)

از مهم ترین نظریه های ارائه شده در این باره نظریه ی ملوین سیمن^۲ است. سیمن کوشیده تا با بازکاوی مفهوم بیگانگی از منظر روان شناسی اجتماعی، پنج زمینه اصلی را که مفهوم یادشده در آن ها کاربرد دارد، مورد بررسی قرار دهد. این پنج زمینه عبارت اند از:

۱- احساس بی قدرتی^۳ ۲- احساس بی معنایی^۴ ۳- احساس بی هنجاری^۵ ۴- احساس انزوای ارزشی^۶ ۵- احساس بیگانگی با خود^۷.

در میان پژوهشگران عرب، حلیم برکات بر اساس ابعاد و مفهوم بیگانگی، داستان های عربی را به این ترتیب تقسیم نموده است: ۱- داستان های عدم رویارویی یا فرار از واقعیت ۲- داستان های پذیرش ۳- داستان های ارجاع و بازگشت ۴- داستان های طغیان فردی ۵- داستان های دگرگونی انقلابی از آن جا که در داستان «البحث عن ولید مسعود»، بیگانگی شخصیت ها در سه سطح بیگانگی ذاتی، بیگانگی اجتماعی و بیگانگی فرهنگی قابل بررسی است، ابتدا به اختصار به شرح این سه مفهوم می پردازیم.

۱- بیگانگی ذاتی

بیگانگی ذاتی به این معناست که انسان مالک ذات و طبیعت انسانی خویش نباشد، (شارونی، ۱۹۷۹: ۶۹) و حالتی است که شخص در آن به سادگی، احساسات و تمایلات و اعتقاداتش را درک نمی کند. (شتا، ۱۹۸۴: ۱۶۷)

-
- 1- Richard Schacht
 - 2- Melvin Seeman
 - 3 - Powerlessness
 - 4- Meaninglessness
 - 5- Normlessness
 - 6- Social Isolation
 - 7 - Self Estrangement

تفکر از خودبیگانگی ذاتی با عدم وابستگی فرد با جامعه آغاز می‌شود. به اعتقاد هگل^۱، در ضمن ارتباط میان فرد و جامعه، وقتی فرد به دلیل عدم درک طبیعت بشری خود، خویشتن را در تضاد با جامعه ببیند، احساس وابستگی‌اش را از دست می‌دهد. (شاخه، ۱۹۸۰: ۱۰۱)

اریک فروم^۲ دانشمند روان شناس، بیگانگی را چنین تعریف می‌کند: اینکه انسان یک ویژگی یا تمام ویژگی‌های هویت اصیل خود را که عبارت است از عقل، فردیت، عشق و فعالیت خلاقانه، از دست بدهد. (حماد، ۱۹۹۵: ۷۰)

به زعم برخی اندیشمندان از جمله ملوین سیمن، در این نوع بیگانگی به سختی می‌توان مشخص کرد بیگانگی از چه چیز مورد نظر است. آن چه در این جا می‌تواند مورد نظر باشد پاره‌های شرایط آرمان اجتماعی انسان است که فرد از آن‌ها بیگانه می‌شود. در این صورت از خود بیگانه بودن یعنی در پایین‌تر از حد آرمانی قرار داشتن، که اگر جامعه شرایط متفاوتی می‌داشت شخص به آن می‌رسید. (روزنبرگ، ۱۳۷۳: ۴۱۶)

۲ - بیگانگی اجتماعی

فردی که دچار بیگانگی اجتماعی می‌شود، گرایش‌های خود را در اجتماع از دست می‌دهد. زیرا در اثر درگیری و کشمکش میان قواعد مقبول جامعه و انتظارات خود دچار نوعی سردرگمی می‌شود. برخی عقیده دارند «شخصی که از محرومیت و فقدان در جامعه رنج می‌برد، احساس می‌کند ارزش‌های معنوی خود را نیز از دست داده، در نتیجه به تناقض و بیگانگی با جامعه برمی‌خیزد و عرف اجتماعی را که بر رفتار فرد حاکم است، آشفته و دور از دسترس می‌بیند.» (عبدالله، ۲۰۰۵: ۷۴)

اریک فروم بیگانگی اجتماعی را نتیجه‌ی از خودبیگانگی ذاتی می‌شمارد. به عقیده او مادامی که فرد طبیعت انسانی اصیلی نداشته باشد نمی‌تواند با دیگران ارتباط برقرار کند، در نتیجه دیگران برای او غریبه می‌شوند. «او هم چنین آزادی را یکی دیگر از عوامل بیگانگی اجتماعی در نظر می‌گیرد. به اعتقاد او اگرچه داشتن آزادی به فرد احساس استقلال می‌دهد اما از طرفی موجب تنهایی و عزلت نیز

1 - Hegel

2 - Erich Fromm

می‌شود. بنابراین آزادی مثبت از نظر فروم آن است که فرد بتواند در ضمن داشتن آزادی، با دیگر افراد جامعه نیز متحد شود.» (فروم، ۱۳۶۳: ۲۰۵)

۳- بیگانگی فرهنگی

فرهنگ مجموعه‌ای از تجلیات معنوی، ادبی، مذهبی و احساسی یک قوم است که بر اساس آن نیازها و روحیات و نحوه زندگی‌شان را توجیه می‌کنند. (شریعتی، ۱۳۶۱ الف: ۲۰۱)

بیگانگی فرهنگی معمولاً برای روشنفکرانی پیش می‌آید که از مشکلات و رنج ملت آگاهی دارند و آن را احساس می‌کنند. غالباً غربت روشنفکر در نتیجه در هم شکستن آرزوهای او و ناتوانی از توافق و سازگاری با اوضاع رایج و ارزش‌ها و آداب حاکم پدید می‌آید.

در تقسیم بندی ملوین سیمن بیگانگی فرهنگی در گروه احساس انزوای ارزشی قرار می‌گیرد، این مفهوم بیشتر در توصیف نقش روشنفکر به کار گرفته شده است که منظور از آن جدا شدن روشنفکران از معیارهای فرهنگ عامه و در نتیجه بیگانگی با جامعه و فرهنگ است. (شیخاوندی، ۱۳۷۳: ۱۲۲)

بیگانگی در ادبیات داستانی

تغییرات سیاسی سریعی که از اواخر دهه ۴۰ به جهان عرب وارد شد و اختلاف اقتصادی میان طبقات گوناگون اجتماع در فرو ریختن ساختارهای فرهنگی و اجتماعی سستی نقش مهمی داشت. روشنفکران و نویسندگان عرب که واقعیت ریزش ارزش‌ها و معیارهای حاکم بر رفتار فرد را درک کرده بودند، به سبب تضاد میان واقعیت جامعه و اندیشه‌ی آرمان شهری و درپی آن، شکاف معنادار میان آن دو، احساس بیگانگی و نارضایتی خویش را در آثار خود منعکس کردند. نمونه‌ی چنین ناخرسندی و بیگانگی در آثار نویسندگانی چون نجیب محفوظ، عبدالرحمن منیف، جبرا ابراهیم جبرا، غالب هلسا، حلیم برکات، جمال ناجی و دیگران قابل مشاهده است. (برکات، ۱۹۶۷: ۱۲۰)

البته روش برخورد این نویسندگان در انعکاس مفهوم بیگانگی متفاوت است. برای مثال نجیب محفوظ در «ثرثره فوق النيل» و جبرا در «السفینه» بیگانگی را در عدم رویارویی با واقعیت و فرار از آن

تصویر کرده اند، و غسان کنفانی در «رجال تحت الشمس» گرایش به تغییر انقلابی را حاصل احساس بیگانگی انسان نشان داده است.

بارقه‌های فکری در داستان «البحث عن ولید مسعود»

این داستان از دوازده فصل تشکیل شده که از زبان هشت راوی که شخصیت‌های اصلی داستان را تشکیل می‌دهند، حکایت می‌شود. این شخصیت‌ها که هر کدام یک یا چند فصل از داستان را روایت می‌کنند عبارت‌اند از: ولید مسعود، جواد حسنی، عیسی ناصر، طارق رؤوف، مریم الصفار، وصال رؤوف، مروان ولید، ابراهیم حاج نوفل. این توزیع در ساختار روایی به منظور قدرت بخشیدن به افراد برای کشف ابعاد پیچیده‌ی شخصیت ولید مسعود و در جهت تلاش برای کشف راز پیدا شدن اوست.

داستان، با ناپدید شدن مرموز ولید مسعود، روشنفکر فلسطینی آغاز می‌شود. در اتومبیل رها شده‌ی او ضبط صوتی پیدا می‌شود که در آن مسعود از خاطرات کودکی، همسرش و افکار پریشان و غم و غصه خود سخن می‌گوید. یکی از دوستان مسعود به نام جواد حسنی در حال نوشتن کتابی درباره‌ی مسعود است و به درخواست او در یک مهمانی خصوصی این ضبط صوت روشن می‌شود تا شاید به راز گم شدن وی راهی نشان دهد.

مسعود در خانواده‌ای کوچک و فقیر رشد کرده اما استعداد و پشتکار شگرف او باعث شده پس از تحصیلات مقدماتی برای تحصیل در الهیات به ایتالیا فرستاده شود. در ایتالیا برخلاف میل و اشتیاق اولیه الهیات را رها کرده و به بانکداری روی آورده است.

تصویری که جبراً از او به دست می‌دهد سیمای یک فلسطینی روشنفکر است که از قید و بند ایدئولوژی‌های تنگ نظرانه، آزاد و به آزادی و ارزش‌های لیبرالی معتقد است. او تمام زندگی و دارایی خود را در خدمت سرزمین مادری خود فدا کرده است.

در یک تصویر کلی، انسان و مسائل او، آغاز و پایان داستان است که نویسنده با زبانی فاخر، قدرتمند و شاعرانه آن را نگاشته و به شکل تحسین آمیزی به توصیف چشم‌اندازهای زیبای طبیعت پرداخته و در عین حال لایه‌های درونی شخصیت قهرمانان داستان را توصیف کرده است. این افراد

در جستجوی ولید مسعود، با حالتی درونگرایانه مشغول درونکاوی بسیار دردناک خود هستند. از آن جا که نویسنده بیش از آن که به اعمال شخصیت ها پردازد با اندیشه و ذهنیات آنها سر و کار دارد، از جریان سیال ذهن^۱ (روش روایی که هدف آن ارائه وجوه ذهنی و روانی شخصیت داستان است)، و مونولوگ درونی^۲ (مونولوگ یا تک گویی درونی، بیان اندیشه هنگام بروز آن در ذهن است پیش از آن که پرداخت شود و شکل بگیرد)، و تک گویی نمایشی^۳ (نوعی از تک گویی است که در آن کسی مخاطب قرار می گیرد و گوینده، دلیل خاصی بر گفتن موضوع خاصی به مخاطب خاصی در داستان دارد) و نیز زاویه دید درونی (در این نوع زاویه دید، نویسنده خود را در جایگاه قهرمان یا یکی از افراد درجه دوم قرار می دهد تا بر زبان او ترجمه ذاتی خیال انگیزی جاری کند)، برای ارائه ی داستان بهره گرفته است.

در سراسر داستان احساس شکست ناشی از عواملی مانند از دست دادن آزادی موج می زند و نیرنگها و ضد ارزش ها، آرزوها را نابود می سازد و فضای بدبینی را بر داستان حاکم می کند و انسان را و می دارد تا بگوید: «چقدر زندگی مسخره و بی ثمر است.»^(۲) (جبرا، ۲۰۰۷: ۳۹)

مظاهر بیگانگی در داستان

۱- بیگانگی ذاتی

مطالعه داستان نشان می دهد که نموده های متفاوتی از بیگانگی ذاتی در آن قابل بررسی است، این نمودها عبارت اند از:

۱- عدم برقراری تعادل میان دنیای درون و جهان بیرون: در این داستان، احساس بیگانگی ولید مسعود به ناتوانی او در تحقق تعادلی که پیوسته در طول زندگی در پی آن بوده، بر می گردد، تعادل میان درون و بیرون، بین وطن و تبعید و بالاخره بین واقعیت جامعه و شورش برضد آن، که البته همگی ا برای مسعود دور از دسترس می نماید. از این رو اعتراف می کند که: «در دنیایی از وحشت و کشتار و گرسنگی و نفرت چگونه می توانی به تعادل ذهنی و روحی و جسمی و اجتماعی برسی؟

1- Stream of Consciousness

2-Interior Monologue

3- Dramatic Monologue

بدون اینکه احساس کنی از انسانیت به دور هستی، تو چگونه انسان هستی در حالی که از مشکلات انسان درمی‌گذری؟»^(۳) (جبرا، ۲۰۰۷: ۱۱)

در این سخن که به شیوه مونولوگ (تک‌گویی) درونی ارائه شده، هدف راوی یا نویسنده این است که بخشی از شخصیت ولید مسعود را به خواننده بشناساند تا او خود با درون‌کاوی شخصیت ولید به بیگانگی ذاتی او پی‌برد. اگر ولید مسعود یک شخص عادی بود به گوشه‌گیری و رضایت به حقیقت تلخ زندگی‌اش رضایت می‌داد، ولی این فرد چنان که گذشتنماد یک روشنفکر فلسطینی است با همه مسائل و تراژدی‌های او.

شرایط سیاسی، اجتماعی موجود در کشور بحران زده ای چون فلسطین سبب شده تا ولید جامعه را کمتر از حد انتظار خود ببیند، پس از یک سو انتظارات دنیای درونی او و از سوی دیگر شرایط نامطلوب دنیای بیرون، او را در حالتی قرار داده که قادر به برقراری تعادل نیست، از اینرو از خویش‌خویش بیگانه می‌شود و این بیگانگی به نتایجی مانند فرار و ناپدید شدن و یا حتی مرگ را می‌تواند بینجامد.

پژوهشگران شخصیت‌های گرفتار این بحران را، شخصیت‌گریزان از خود می‌نامند. بر اساس نظر این پژوهشگران، چنین افرادی چون به آن حد از توازن و انسجام درونی که طالب آن بوده‌اند، دست نیافته‌اند، و از طرفی در زدودن علت بیگانگی خود ناتوان مانده‌اند، ترجیح می‌دهند از شخصیت ذاتی خود بگریزند تا به این وسیله آشفته حالی درونی خود را فراموش کنند. (خلیل، ۱۹۹۷: ۷۷)

۲- دوگانگی شخصیت: هشام صفار یکی دیگر از شخصیت‌های داستان است که بر اثر تناقض میان دنیای درون و دنیای بیرون، دچار غربت ذاتی شده است. بخشی از ماجرا چنین است که او کارمندان اداره‌اش را به نشستی فوق‌العاده پیرامون مسأله اخلاقی پیش آمده میان یک دختر جوان و یکی از آنان فرامی‌خواند و در این جلسه با لحنی عصبانی، این گونه افراد را محکوم می‌کند و می‌گوید: «اینان نسبت به سنت‌های مردم سرکشی کرده‌اند و دعوتگران به لابی‌گیری‌اند و از سادگی دختران سوء استفاده می‌کنند. باید به شدیدترین وجه با اینان برخورد شود و برای تنبیه و برکناری آنان قوانینی پایه‌گذاری شود.»^(۴) (همان، ۲۷۵)

در این جا چون مخاطب خاصی مورد نظر است، جبرا از تک‌گویی نمایشی که از ویژگی‌های جریان سیال ذهن است، استفاده کرده است. می‌بینیم هشام که با این لحن تند و خشن در برابر

کسانی که سبب اشاعه ی فساد در جامعه هستند، می ایستند، پس از بازگشت به منزل، عکس آن چه گفته بود عمل می کند و با زنی غیر از همسرش ارتباط دارد. در این جا گویی هشام گرفتار دوگانگی شخصیت شده است که یکی از مظاهر بیگانگی ذاتی است. چنان که می بینیم او در برابر دیگران به عنوان حامی ارزش ها و الگویی دعوت کننده به آن ظاهر می شود در حالی که در باطن، کردار او در تضاد با گفتار او است و این دوگانگی موضع در نتیجه احساس فقدان هویت حاصل می شود.

۳- عدم سازش با هویت: مریم همسر هشام از افرادی است که به سبب درگیری درونی، دچار تجزیه ی هویت است. او از سویی با عامر رابطه ی عاطفی دارد و از سوی دیگر هم زمان برای جلب رضایت همسرش تلاش کند. از اینرو در بین این دو موضع دچار سرگردانی و در نتیجه از خود بیگانگی می شود. به شیوه ی تک گویی درونی می گوید: «به خانه نزد هشام برگشتم، گویی خود را به خاطر خطایی که مرتکب شده بودم مجازات می کردم و سعی داشتم زندگی را دوباره شروع کنم و هم زمان مراقب رابطه پنهانی ام با عامر هم بودم.»^۵ (همان، ۱۸۸)

چنان که پیداست مریم در حالتی از بیگانگی به سر می برد که از مظاهر تشویش درونی است و نشان از نگرانی عمیق او دارد به گونه ای که او را از حرکت در مسیر مستقیم ناتوان ساخته است. از دیگر نمونه های دال بر اضطراب و تضاد و تنافر و عدم سازش با هویت، حالت دکتر طارق روانپزشک در رابطه با بیمارش، مریم است. نویسنده درباره او می گوید: «او پزشک بیماری اش بود و عاشق بدنش.»^(۶) (همان، ۱۳۰).

چنین رابطه ای منعکس کننده اضطراب در شخصیت و گم شدن هویت پزشک است. دکتر معنای این انحراف عاطفی را می داند و از اهمیت و بار ضد ارزشی آن آگاه است، برای همین اعتراف می کند و می گوید: «باید به خاطر اینکه در لغزشگاه عاطفی افتاده ام به خود بخندم، من یک روانپزشک هستم که سعی می کنم بیمارانم را از آن نجات دهم.»^(۷) (همان، ۱۵۰)

این اعتراف از میزان درگیری و بیگانگی درونی که دکتر طارق دچار آن شده، پرده برمی دارد. او خود وجود شکاف بین ذات داخلی و صورت خارجی خویش را احساس می کند اما عدم توانایی بر ترمیم این شکاف از یک سو و دور شدن از هویت انسانی از سوی دیگر، او را به سمت بیگانگی ذاتی کشانده است.

چنین احوالی که تعدادی از شخصیت های داستان با آن روبرو هستند، نشان می دهد که آن افراد در بحران های شدید روحی به سر می برند. گویی این درگیری های درونی برای فلسطینیان آواره، به همراه بحران های خارجی، قضا و قدری است که در نهایت راه گریزی از آن وجود ندارد.

۴- بی اعتنایی: بی اعتنایی در این جا به معنی اهمیت ندادن به محیط پیرامون است. چنان که قبلاً ذکر شد یکی از نشانه های بیگانگی ذاتی از دست دادن فعالیت خلاقانه است. به نظر می رسد این سخن با رفتاری که در برخی شخصیت های داستان مشاهده می کنیم، قابل انطباق است. چنین افرادی در رویارویی با مشکلات به سبب نداشتن خلاقیت، موضعی منفی در پیش می گیرند و وارد دایره عمل نمی شوند. این افراد به جای تلاش برای خروج از بحران، به مشاهده بسنده می کنند: «و ماندم تا کتاب بخوانم ... و به خاطر تنبلی و سرکشی، حتی انگشتم را برای یک کار مفید حرکت نمی دهم.»^(۸) (همان، ۲۳۸)

انسان دارای شخصیت سالم، با پشتکار در برابر سختی ها می ایستد و تا حد توان مشکلات را برطرف می کند، اما آن کس که قدرت تعقل و خلاقیت خود را از دست بدهد، از ذات خویش بیگانه می شود و به نظاره می نشیند.

۵- فرار و گریز: یکی دیگر از مظاهر بیگانگی درونی فرار است. ولید مسعود که دچار نوعی اضطراب در شخصیت خود شده، در غربت از وطن میان ادامه ی مبارزه و یا عدم مبارزه، چاره ای جز فرار و پنهان شدن در آن شرایط سخت نمی بیند. از این رو «اتومبیل خود را در وسط راه بیابان به سمت سوریه، تقریباً ۵۰ کیلومتری غرب رطبه رها کرد و هیچ سخنی درباره آن چه اتفاق افتاده بود، نگفت.»^(۹) (همان، ۱۴)

ولید قبل از آخرین فرار خود که دیگر بازگشتی نداشت می گوید: «قبل از اینکه زمان آغاز برسد، زمان از بین رفت، همیشه زمان از بین می رود، همیشه دیر می رسیم، حتی پرواز هم برایمان سودی ندارد. کلاغ ها در روشنی روز و ظلمت شب به ما هجوم می آورند.»^(۱۰) (همان، ۲۹)

این عبارت که باز هم به شیوه تک گویی درونی بیان شده، در حقیقت تابلویی است که خبر از تغییر بزرگی در رفتار ولید مسعود و اندیشه ی او دارد. به نظر او زمان آغاز از بین رفته است و وقت شروع دوباره نیست، چرا که سیاهی چنان بر جامعه سایه افکنده که دیگر امیدی به بازگشت نمی توان

داشت. در حقیقت نویسنده با بیان این اندیشه ی ولید، می خواهد بگوید ولید به وجود شکاف میان بعد درونی و بیرونی شخصیت خود پی برده، اما به خاطر شرایط موجود در جامعه، مأیوس شده است. از این رو در اثر بیگانگی با بعد درونی خود چاره ای جز گریز نمی بیند.

ریمه، همسر ولید نیز نمونه دیگری است از شخصیت بیگانه و متناقض با واقعیت خویش. فرار برای او راه خروجی از بحران است، اما آن چه او از آن فرار می کند حقیقت وجودی خود او است. ریمه در پی این ناتوانی و عدم توازن میان دنیای درون و بیرون دچار بیماری روانی می شود و در بیمارستان بستری می گردد.

در مجموع این داستان با احساس فقدان همراه است. فقدان وطن، «ولید ریشه ی برکنده ای است و می کوشد زمینی بیابد تا ریشه هایش را به آن برگرداند.»^(۱۱) (همان، ۶۰) علاوه بر آن، فقدان فرزندش مروان و همسرش که در بیمارستان بستری است و از دست دادن بسیاری از آرزوها و رؤیاهای او و دیگر تصاویر مربوط به فقدان، همگی دلالت بر بیگانگی دارد.

۲- بیگانگی اجتماعی

آن چه در این داستان با عنوان بیگانگی اجتماعی تشخیص می دهیم، دلالت بر نشانه هایی دارد که عبارت اند از:

۱- تنش در ارتباط میان افراد: بارزترین نمونه ی آن را در رابطه ی میان کاظم اسماعیل و ولید مسعود می بینیم. کاظم مدت های طولانی از نزدیک ترین دوستان ولید بود تا جایی که هر یک مکمل دیگری محسوب می شد. اما پس از چندی این دوستی به تجربه ای تلخ بدل گشت که در اثر از خود بیگانگی کاظم واقع شد. به این ترتیب که او در یک مقاله ای تند، کتاب "انسان و تمدن" ولید را به شدت مورد انتقاد قرار داد. این امر بر نوعی گسستگی در شخصیت کاظم و نداشتن طبیعت انسانی اصیل دلالت دارد که باعث شد او در برابر دوستان نزدیکش قرار گیرد به گونه ای که امکان ارتباط با آنان را از دست بدهد و دیگران برای او غریبه شوند. این موضع خصمانه تا جایی پیش رفت که کاظم در مورد ولید چنین نوشت: «او بورژوازی است که از انسانیت نقابی ساخته که از ترس سقوط جایگاه اجتماعی اش پشت آن پنهان می شود.»^(۱۲) (همان، ۵۲)

این همان بیگانگی اجتماعی است که کاظم اسماعیل در رویارویی با خود و دوستان و حتی باهمسر و خانواده‌اش گرفتار آن است و همین امر موجب شکست او در برقرارکردن ارتباط با دیگران و شکست در زندگی خصوصی شده است. در نتیجه شخصیت او به شکلی بیمارگونه و کینه جو شکل گرفته که به هیچ چیز قناعت نمی‌کند و در همه چیز شک دارد. کاظم اسماعیل نمونه‌ی شخصیت از خود بیگانه و شکست خورده‌ای است که قادر به برقراری روابط طبیعی با دیگران نیست.

۲- از دیگر نشانه‌های بیگانگی اجتماعی، **بیگانگی عاطفی** است. انسانی که دچار بیگانگی اجتماعی شده، پیوسته تمایل به عزلت و گوشه‌گیری دارد. از طرفی طبیعت انسانی او در یک درگیری مثبت، خواهان خروج از عزلت نشینی است. از اینرو هویت او برای گسترش قدرت خود و برخورد با گوشه‌گیری، در پی برقراری روابط اجتماعی یا عاطفی با انسان‌های دیگری برمی‌آید که شبیه او هستند. از این راه او هم ویژگیهای خود را حفظ می‌کند و هم ارزش و جایگاه خویش را. هرگاه عکس این عمل واقع شود یعنی در مواجهه با دیگران شکست بخورد می‌توان آن شکست را علت تشدید گوشه‌گیری و در نتیجه غربت و بیگانگی دانست.

برقراری روابط مثبت با انسان‌ها از دیگر راهکارهایی است که فرد را برای غلبه بر گوشه‌نشینی و خروج از حالت بیگانگی کمک می‌کند. بنابراین عشق و دوستی هم که پیامد ارتباط مثبت با دیگران است جایگزینی است برای رهایی از عزلت، و در مقابل، شکست در عشق و دوستی انسان را به سمت بیگانگی عاطفی سوق می‌دهد. (جعفر، ۱۹۹۹: ۱۴)

در داستان، ولیدمسعود پس از بیماری عصبی همسرش روابط عاطفی زیادی را با زنان دیگر تجربه کرده، حتی در مواردی این ارتباط را با چند نفر حفظ کرده است. اما رغم اظهار عشق به برخی از آنان، نتوانسته در این رابطه پایدار بماند. از این جا آشکاراست که بیگانگی عاطفی شدیدی بر ولید حاکم شده که نتوانسته هیچ یک از آن زنان را جایگزین فقدان همسر و یا فرزندش بسازد و یا در جایی حتی تسکینی برای دردها و آرزوهایش بیابد.

مریم الصفار شخصیت دیگری است که از غربت عاطفی رنج می‌برد، او در ازدواج خود شکست خورده؛ همسر او هشام، مدیرکل و سرمایه‌گذار یک شرکت است، ولی این زوج در حالتی زندگی می‌کنند که به شیوه‌ی تک‌گویی درونی از زبان مریم چنین توصیف می‌شود: «تنش خاموشی میان ما بود،

شروع می‌کرد به شدت گرفتن تا اینکه منفجر می‌شد، احساس من به این موضوع که با مردی ازدواج کرده‌ام که اهمیتی به من نمی‌دهد زیادتر می‌شد، او مرا دوست نداشت و من به چیزهایی که او از زندگی می‌خواست اهمیتی نمی‌دادم.»^{۱۳} (جبرا، ۲۰۰۷: ۱۸۸)

این ضربه عاطفی دردناک برای مریم او را وارد ورطه‌ی بیگانگی و اعتزال می‌کند. جبرا با این روش عمق و شدت حالت غربت مریم و انقطاع او را از جامعه، از طریق مخالفت او با ارزش‌های اخلاقی نشان می‌دهد. این مساله آن قدر شدت می‌گیرد که او به نوعی بیماری عصبی مبتلا می‌شود، ولی به جای تلاش برای خروج از این بحران و جستجوی عشقی پایدار در عوض آنچه از دست داده، به پرتگاه انحرافات اخلاقی سقوط می‌کند. او که با مردان متعددی رابطه‌ی عاطفی داشته، به خاطرات ذهنی خود برمی‌گردد تا آن چه را در یاد خود انباشته بازگوید: «هیاهوی و پیرانگری مرا به اعتراف فرا می‌خواند، آن صخره‌ی لذت بخش ملعون که بر اعماق وجودم سنگینی می‌کند آیا وسیله‌ای برای نجات از آن است جز این که از آن محوری بسازم برای سخن گفتن، تا با تکرار آن را درهم شکنم و ذوب نماید؟»^{۱۴} (همان، ۲۰۸)

ولی آن صخره نه تنها ذوب نمی‌شود و درهم نمی‌شکند، بلکه به صخره‌ای سنگین تبدیل می‌شود که بر سینه‌اش افتاد است. ملاحظه می‌شود که تصویرپردازی نویسنده در این جا بیانگر عمق حالت بیگانگی عاطفی مریم است که او را دچار دلهره و نگرانی و بیماری عصبی نموده است. این چنین در بین تعدادی از شخصیت‌های داستان روابطی دروغین بر پایه نیرنگ و خیانت حاکم است، مریم به همسرش هشام خیانت می‌کند و خود به آن اعتراف می‌کند: «صبح روز بعد به او خیانت می‌کنم تا به خود ثابت کنم نمی‌تواند بر من مسلط شود»^{۱۵} (همان، ۱۳۴) احوال هشام نیز بیانگر نفاق اجتماعی و اخلاقی است، چرا که در هنگام نبود همسرش، به او خیانت می‌کند. به این ترتیب جبرا با نشان دادن روابط عاطفی بر پایه خیانت، بیگانگی عاطفی و در پی آن بیگانگی اجتماعی برخی افراد را به تصویر کشیده است.

۳- بیگانگی فرهنگی

در این داستان، بیگانگی فرهنگی را می‌توان در صورت زیر مشاهده کرد:

۱- غربت روشنفکر: چنان که قبلاً ذکر شد بیگانگی فرهنگی معمولاً برای روشنفکران پیش می‌آید. ولید مسعود از جمله روشنفکرانی است که به این مشکل دچار شده است. او همیشه بافکار بی‌باکانه و

آزاد و نوشته های عمیق و ذوق هنری بالا در بین دوستانش شناخته می شد. او از شرایط زندگی و مشکلات هم وطنان خود آگاه بود و رسالت خود را به عنوان یک روشنفکر در قبال این مسائل می دانست. اما به رغم این رشد فکری و فرهنگی، جز اندکی از مردم او را نمی فهمیدند. نویسنده از احساس او و آن چه باعث بیگانگی فرهنگی او شده، سخن می گوید: «می خواست که در دنیای فسق و فجور قدیسی باشد... می خواست با رموزی صحبت کند که گمان می کرد نزد مردم معنا دارد و فراموشی کرد که آن رموز غیر از رمزهای است که آنان مانند طوقی برگرد نشان حمل می کنند و می ترسید کسانی که در پایان او را درک می کنند جزاندکی نباشند.»^{۱۶} (جبرا، ۲۰۰۷: ۲۷۲)

این جملات نه از زبان ولید، بلکه از زبان نویسنده بیان شده است. جبرا در اینجا خود را ورای راوی پنهان کرده و به شیوه دانای کل^۱ و به صورت فردی از بیرون، به روایت داستان پرداخته تا خواننده بدون احساس وجود او با شخصیت ولید ارتباط برقرار کند.

۲- ارتباط فرد با گذشته: یکی دیگر از مظاهر بیگانگی فرهنگی، ارتباط فرد با گذشته و میراث ملی است. «انسان تا زمانی که مذهب، ادبیات، رنج ها و نیازهای خودش را دارد خودش باقی می ماند و به موقعیت خود آگاه است و براساس همین معیارها خود را از دیگران متمایز می کند. از وقتی که بیگانه می شود، رنج ها و نیازهایی را در خود احساس می کند که رنج های واقعی او نیستند. در زمان و مکانی که او زندگی می کند، چنین نیازهایی نمی تواند وجود داشته باشد.» (شریعتی، مجموعه، ۱۳۶۱: ۲۰۲)

ابراهیم الحاج نوفل شخصیتی است که به دلیل بیگانه شدن با فرهنگ زمان حال، احساس نیاز می کند که به گذشته برگردد. او نظر خود را در مورد گذشته چنین بیان می کند: «می خواهم به تمام گذشته برگردم، گذشته بشریت، می خواهم گذشته را در زمان حال حاضر کنم، منظورم تنها میراث نیست بلکه آنچه عمیق تر و مهم تر است: همه ی بحران هایی که ذهن را به سرگردانی های آگاه و ناخودآگاه می کشاند.»^{۱۷} (جبرا، ۲۰۰۷: ۳۳)

این تک گویی های درونی بیانگر نگاهی کلی به میراث انسانی و بیانگر وجدان انسان عربی است و اندوه او را از گذشته تا حال نشان می دهد.

۳- **تناقض در فکر و عمل:** در انسانی که دچار بیگانگی فرهنگی می‌شود میان فکر و عمل تناقض به وجود می‌آید و در این حال به گفتن شعارهای تو خالی عادت می‌کند. ولید مسعود با این پدیده در جامعه و مخصوصاً بین دوستانش روبروست. او یکی از دوستانش را، که مدعی پابندی به حمایت از طبقه کارگر است ولی در عمل خلاف آن را نشان می‌دهد، با این سخن تند مورد خطاب قرار می‌دهد: «تو از مبارزه چه می‌دانی؟ برای تو حرف از عمل جداست و بکار بستن هم جدا از خواستن است.»^{۱۸} (جبرا، ۲۰۰۷: ۵۴)

این فرد - کاظم - در نظر ولید مسعود شخصیتی است که از تغییر واقعیت ناتوان است: «تصور می‌کنی که مردمانی مثل تو جامعه را تغییر خواهند داد؟ تغییر می‌دهی درحالی که در سوراخ خود نشسته‌ای و شکست‌های پیاپی ات را می‌خوانی؟ چند فقیر در زندگی ات می‌شناسی؟ چند روز گرسنه و برهنه بودی؟ چند بمب را با دستانت پرتاب کردی؟»^{۱۹} (همان، ۵۵)

به این ترتیب جبرا از طریق شخصیت ولید مسعود به عنوان یک روشنفکر، احساس و درد و رنج خود را نسبت به جامعه و هم وطنانش بیان می‌کند و موضع آنان را برابر غربت و آوارگی مورد انتقاد قرار می‌دهد. بر اساس آن چه از انواع بیگانگی و مظاهر آن در داستان البحث عن ولید مسعود بیان شد، اکنون می‌توان این داستان را بر اساس دیدگاه حلیم برکات در شمار داستان‌های منعکس کننده سرکشی و طغیان قرار داد. به نظر حلیم برکات، نویسندگان این داستان‌ها تلاش می‌کنند با ضمیر فردی و نوعی تمرکز ذاتی مشکل بیگانگی بشر را حل کنند. شخصیت‌های این داستان‌ها با مشکلات فرهنگی و اجتماعی و محدودیت آزادی فردی مواجه هستند و سعی دارند بیگانگی خود را با انتقاد اجتماعی و رد جسورانه قوانین حاکم بر طرف سازند. (برکات، ۱۹۷۶: ۱۵۶)

بنابراین چنان که دیدیم شخصیت‌های داستان در حالت برخورد عصبی با جامعه و شرایط موجود بسر می‌برند و رضایت سیاسی اندکی از خود نشان می‌دهند و می‌کوشند با راه حل‌های فردی و درونگرایانه، بیگانگی خود را از طریق اعتراض‌ها و انتقادهای فرهنگی و اجتماعی برطرف سازند.

حاصل ارتباط شکل داستان با مفهوم بیگانگی

چنان که گذشت نویسنده در این داستان، از شیوه های روایی گوناگون همچون تک گوئی درونی، تک گوئی نمایشی و دانای کل سود برده است، این شیوه ها همگی از عناصر جریان سیال ذهن است که نمونه هایی از آن را در مصداق های بیگانگی ملاحظه نمودیم. اینک به نمونه های دیگری از این شیوه اشاره خواهیم داشت.

در جریان سیال ذهن همه چیز از طریق ذهن و حافظه بیان می شود و نه به وسیله ی زبان و گفتار، به عنوان مثال از راه حافظه ولید مسعود، نویسنده به خاطرات کودکی او بر می گردد و صحنه هایی از دوران کودکی او را در بیت المقدس در دهه ۴۰ نشان می دهد: «در حالی که شش سال داشتم شاهد زلزله ای بودم: زمین راچنان لرزاند چونان بادی سهمگین. در مدرسه کوچکی با دیگر بچه ها روی زمین نشسته بودم، گمان کردم که باد پرخروش ساختمان قدیمی را به شدت لرزانده، وقتی دخترکان وحشت زده بیرون دویدند من نیز با آنان دویدم.»^{۲۰} (جبرا: ۱۹۸۶، ۲۷)

عبارت آغازین داستان از قول ولید مسعود نیز دلالتی دارد بر نقش حافظه و حضور آن در داستان: «آرزو داشتم حافظه اکسیری داشت که هر چه در سلسله ی زمان روی می داد، به آن بازمی گشت؛ حادثه به حادثه، و آن را به صورت کلماتی که بر روی کاغذ نقش می بندد، تجسم می نمود.»^{۲۱} (همان، ۹)

به این ترتیب به کار بردن جریان سیال ذهن نویسنده را در تبیین مواضع اشخاص و بحران ها و مشکلاتی که از آن رنج می برند، کمک می کند و از جنبه های پنهان رفتار آن ها که از مصداق بیگانگی به شمار می رود، پرده برمی دارد.

از دیگر ویژگی های جریان سیال ذهن، نگاه به آینده است. از جمله مواردی که نویسنده این تکنیک را به کار برده، گفتگوی ولید مسعود با پدر او است: «صبح زود در همان حال که دو اسب را با پدرم خارج می کردم، از او می پرسیدم: بابا تو از انقلابی ها هستی؟ به رویم خندید. گفت ان شاء... تو از انقلابی ها خواهی بود، سپس ادامه داد: من همیشه انقلابی بودم بابا، ولی زمان من گذشته و زمان شما آمده، زمان تو و دوستان، این مشیت الهی است.»^{۲۲} (همان، ۱۶۲)

آشکار است که به کارگیری چنین سبکی، مجال وسیعی برای کشف ذات و ابراز دنیای درونی و بیرونی فرد و تصویر دقیق آشفته گی های روحی و مشکلات او فراهم می سازد. علاوه بر آن، نویسنده

اغلب از زاویه دید درونی (اول شخص) استفاده کرده که آن نیز برای کشف دنیای درونی شخصیت‌ها مناسب است. بنابراین جبراً از طریق ارائه ذهنیات شخصیت‌ها، ابعاد جدیدی از زندگی و روابط آن‌ها را با یکدیگر نشان داده که بروز نشانه‌های بسیاری از انواع بیگانگی در شخصیت‌ها، حاصل آن است.

روایت‌شناسی داستان

روایت‌شناسی به تحقیق و بررسی در زمینه تحلیل روایت و به ویژه اشکال روایت، انواع راوی، استنباط قواعد داخلی، انواع ادبی و استخراج نظم حاکم بر آن‌ها و ساختار هایشان می‌پردازد و به دنبال شناخت سبک، ساخت و دلالت‌ها در متون روایی است. (ابراهیم، ۲۰۰۵: ۹-۷)

در این زمینه ولادیمیر پراپ^۱ و سپس گریماس^۲ به عنوان طلایه داران این عرصه به شمار می‌روند. در این جا با هدف ارزیابی کارایی و قابلیت الگوی پراپ و گریماس در تحلیل ساختار گرایانه این داستان و این که آیا تئوری‌های موجود در درک مفهوم بیگانگی کمک خواهد کرد یا نه، به تطبیق نظریه آنان بر داستان البحث عن ولید مسعود می‌پردازیم.

پراپ عملکرد قهرمانان قصه‌های پریان را به عنوان کوچک‌ترین واحد ساختاری، شناسایی و مبنای کار خود قرار داد. نتیجه‌ی کار او شناسایی ۳۱ عملکرد و استنتاج قواعد حاکم بر آنها بود. او از این ۳۱ عملکرد اصلی، برخی عملکردهای فرعی را نیز منشعب ساخت و برای سهولت مطالعه هر عملکرد را تعریف و برای هر کدام عنوانی انتخاب کرد.

او قهرمانان این قصه‌ها را در قالب هفت نوع شخصیت تقسیم بندی کرده که عبارتند از:

- ۱- شخص خبیث^۳ ۲- عطا کننده (بخشنده)^۴ ۳- یاریگر^۵ ۴- شخص مورد جستجو^۶
- ۵- اعزام کننده^۷ ۶- قهرمان^۸ ۷- قهرمان دروغین^۹. (پراپ، ۱۳۶۸: الف: ۹۸-۵۱)

1- Vladimir Propp
 2- Greimas
 3- Villain
 4- Dispatcher
 5- Helper
 6 -Sought-for-person
 7- Donor
 8- Hero
 9- False Hero

گریماس به روش مشابه پراپ کارکرده است. او پیشنهاد می‌کند که فقط شش نقش - یا به تعبیر خود او: عملگر - به منزله ی مقولات کلی در زیر بنای همه ی روایات وجود دارند که سه جهت مرتبط با هم را تشکیل می‌دهند:

اعطا کننده^۱ + دریافت کننده^۲

فاعل^۳ + هدف^۴

یاربگر^۵ + رقیب^۶

این شش نقش را معمولاً به صورت نمودار زیر نشان می‌دهند: (تادیه، ۱۳۷۸: ۲۵۳ و ۲۵۴)

فرستنده ← هدف ← دریافت کننده



یاربگر ← فاعل ← رقیب

علاوه بر این از دیدگاه گریماس هر داستان از چندین پیرفت ساخته شده، هر پیرفت به تنهایی مجموعه چند الگوی کنش است. در واقع گریماس با کنار گذاشتن کار کرد از مفهوم پیرفت بهره گرفت. سه پیرفت به مثابه سه قاعده نحوی:

۱- زنجیره اجرایی^۷، بر عمل یا انجام مأموریتی دلالت دارد و به زمینه چینی وظایف، نقش ویژه ها و کنش ها و ... اشاره می‌کند. این توالی همان زنجیره ای است که به طور معمول و سستی هر وقت صحبت از طرح به میان می‌آید، آن را مثال می‌زنند.

۲- زنجیره پیمانی یا هدفمند^۸، راهنمایی وضعیت داستان را به سوی یک هدف پیگیری می‌کند، مانند اراده ی انجام عملی یا سرباز زدن از آن.

۳- زنجیره متمایز کننده^۹، در بر گیرنده دگرگونی ها و حرکت های موجود در داستان است.

-
- 1- Sender
 - 2- Receiver
 - 3- Subject
 - 4- Aim
 - 5- Helper
 - 6- Opponent
 - 7- Performative
 - 8- Contractual
 - 9- Disjunctive

تحلیل داستان بر اساس الگوی پراپ

ولید مسعود از آن رو که بیشترین نقش را در داستان دارد و عملکردش مبارزه در راستای اعتقادات و ارزش های لیبرالیستی قرار دارد، قهرمان نامیده می شود. سایر دوستان ولید مانند مریم و هشام و.. را. که با دادن اطلاعاتی از او در جستجوی او هستند، به عنوان عطا کننده نام می نهیم. در مورد رفتار منفی برخی شخصیت ها مثل مریم و هشام و دکتر طارق، از واژه خبیث پرهیز می کنیم و عملکرد این شخصیت ها را به عنوان شخصیت منفی بر می شماریم. اما در مورد کاظم اسماعیل باید گفت او پس از چندین سال دوستی با ولید مسعود با انتقاد تندی که از کتاب انسان و تمدن او کرده، در حقیقت در روابط دوستانه تنش به وجود آورده است و از اینرو وجهه ی خود را در نزد قهرمان داستان از دست می دهد. بعلاوه او در ظاهر ادعای حمایت از طبقه کارگر را دارد در باطن امر چنین ادعایی را ثابت نمی کند و چنان که در جای خود بحث شد، ولید مسعود نیز این رفتار او را مورد انتقاد قرار می دهد. پس بر اساس این ادعا های دروغین او را با نام قهرمان دروغین می شناسیم.

تحلیل داستان بر اساس الگوی گریماس

الف- ولید مسعود --- فاعل یا قهرمان

ب- جواد حسنی - - فرستنده

ج- دوستان ولید --- گیرنده

د- دوستان ولید --- یاری دهنده

ه- رقیبان عشقی --- رقیب

اینک به توضیح نقش این افراد می پردازیم:

الف- ولید مسعود، نویسنده ی فلسطینی ناگهان و بدون اطلاع خانواده و دوستان ناپدید می شود در این کنش ولید مسعود فاعل یا قهرمان است.

ب- جواد حسنی پس از اطلاع از ناپدید شدن ولید مسعود پیام گم شدن او را به اطلاع دوستان می رساند و از آنان برای جستجوی ولید مسعود کمک می خواهد. در این مرحله جواد حسنی فرستنده پیام است.

ج- سایر دوستان ولید خبر ناپدید شدن او را می‌شنوند و در خانه جواد حسنی جمع می‌شوند. این افراد به عنوان گیرنده پیام محسوب می‌شوند.

د- دوستان ولید مسعود هریک از رابطه خود با ولید و از شناختی که نسبت به او داشته، سخن می‌گویند تا شاید به این وسیله برای پیدا کردن او کمکی کند. در این پیرفت، دوستان ولید یاری دهنده هستند.

ه- شخصیت های این داستان ارتباط عاطفی پیچیده ای با هم دارند؛ چنان که قبلاً گذشت ولید مسعود با زنان متعددی از جمله مریم الصفار، وصال رثوف ارتباط عاشقانه داشته است. همچنین مریم الصفار با این که هشام همسر او بوده با مردانی مانند ولید مسعود، دکتر طارق و... رابطه ی پنهانی داشته است. بنابر این در این واکنش هریک از این افراد برای دیگری، رقیب به حساب می‌آید.

۱- پیرفت اجرایی

داستان با حادثه ناپدید شدن ولید مسعود آغاز می‌شود حوادثی که پس از آن روی می‌دهد شامل جمع شدن دوستان ولید در منزل جواد حسنی، ارتباط هریک از دوستان با ولید، گوش دادن به ضبط صوت در اتومبیل رها شده ی ولید و حدس هریک از افراد در مورد سرنوشت او زنجیره اجرایی این داستان را تشکیل می‌دهد.

۲- پیرفت هدفمند

پیرفت هدفمند را از دیدگاه شخصیت های داستان بررسی می‌کنیم. این دیدگاه ها عبارت اند از:

الف- دیدگاه ولید مسعود: معتقد به ارزش های لیبرالیستی است و تمام زندگی خود را فدای سرزمینش می‌کند.

ب- دیدگاه مریم الصفار: به جای تلاش برای خروج از بحران شکست در زندگی راه خیانت به همسر و ارتباط با مردان دیگر را در پیش می‌گیرد و دچار غربت عاطفی می‌شود.

ج- دیدگاه ابراهیم حاج نوفل: دوستدار بازگشت به گذشته است و در اثر بیگانگی فرهنگی با فرهنگ زمان خود بیگانه می‌شود.

ه- دیدگاه دکتر طارق: نا توانی او در ترمیم شکاف بین ذات درونی و بیرونی، و دور شدن او از هویت انسانی، نشانگر بیگانگی ذاتی اوست.

براساس مدل گریماس بررسی جایگاه شخصیت ها از لحاظ الگوی کنشی، به شرح زیر است:

۱- نسبت خواست و اشتیاق

راوی یا نویسنده خواهان آن است که بگوید آن چه دوستان ولید در پی آنند در واقع، ذات و وجود گم شده ی خود آن هاست و شخصیت ولید آینه ای است که چهره ی آن ها از عمق آن نمایان است. جواد حسنی خواهان آن است که با گرد آوری خاطرات و گفته های دوستان ولید از سرنوشت او اطلاع یابد.

مریم الصفار: خواهان آن است که با رابطه با مردان متعدد از همسرش هشام انتقام بگیرد.

دکتر طارق خواهان آن است تا به بهانه ی درمان با بیماران خود رابطه عاطفی برقرار کند.

۲- ارتباط شخصیت ها با هم

ارتباط هر شخصیت با شخصیت دیگر و عملکرد او را در نمودار زیر می توان مشاهده نمود:

فاعل (جواد حسنی) مفعول (دوستان ولید مسعود) --- فعل (اطلاع رسانی ناپدید شدن ولید)

فاعل (ولید مسعود) مفعول (کاظم اسماعیل) --- فعل (پیاپی کردن از اتومبیل در وسط بیابان)

فاعل (ولید مسعود) مفعول (مریم الصفار) --- فعل (ارتباط پنهانی عاطفی)

فاعل (هشام) مفعول (مریم الصفار) --- فعل (کتک زدن و بد رفتاری با او)

فاعل (دکتر طارق) مفعول (مریم الصفار) --- فعل (رابطه عاشقانه به بهانه درمان)

فاعل (مریم) مفعول (هشام) --- فعل (خیانت به او)

۳- نسبت پیکار

آنچه در مورد نسبت پیکار گفته می شود تقریباً همان چیزی است که در بررسی عنصر جدال در داستان گفته شد.

ارتباط ولید مسعود با زنان متعدد در یک زمان منجر به ایجاد جدال عاطفی در آنان شده است. ارتباط مریم با ولید مسعود و دکتر طارق در ضمن داشتن همسر، جدال اخلاقی را به وجود می‌آورد. نمایاندن ولید با دو چهره متفاوت یکی تماماً وقار و هوشمندی و دیگری سراسر هوسرانی و شهوت پرستی، جدال ذهنی را نمایان می‌کند.

بحث در مورد روایت شناسی داستان، تحلیل بیشتری می‌طلبد که از حوصله‌ی این گفتار خارج است. در این جا تنها جهت تکمیل بحث می‌افزاییم آن طور که ملاحظه شد، نظریه‌ی گریماس با توجه به تعیین نقش هر شخصیت، به وضوح بیگانگی ذاتی کمک شایانی نموده است.

نتیجه

- ۱- پدیده بیگانگی آشکارترین موضوعی است که در داستان البحث عن ولید مسعود ملاحظه می‌شود و جریان حاکم بر گرایشات فکری و هنری نویسنده به شمار می‌رود.
- ۲- در این داستان جبراً توانسته بیگانگی را به صورتی هنری و ممتاز به تصویر کشد، به گونه‌ای که از طریق آن رابطه‌ی میان دنیای حقیقی و دنیای خیالی افراد آشکار می‌شود.
- ۳- شرایط زندگی جبراً و اوضاع سرزمین فلسطین بزرگترین سهم را در تشکیل گنجینه فکری، فرهنگی و هنری او و گرایش به بیان پدیده بیگانگی به عهده داشته است.
- ۴- بارزترین شکل بیگانگی در داستان البحث عن ولید مسعود، بیگانگی ذاتی است که از جمله مظاهر آن، عدم برقراری تعادل میان دنیای درونی و بیرونی فرد، بی‌اعتنایی به جامعه، دوگانگی شخصیت، عدم سازش با هویت، و فرار و گریز است.
- ۵- بیگانگی اجتماعی در این داستان، به صورت تنش در رابطه میان افراد و در قالب بیگانگی عاطفی نمود یافته است.
- ۶- بیگانگی فرهنگی معمولاً برای روشنفکران - و در نتیجه‌ی در هم شکستن آرزوهای آنان و ناتوانی از سازگاری با ارزش‌های رایج - پیش می‌آید. علاوه بر این از دیگر نشانه‌های بیگانگی فرهنگی در این داستان، ارتباط فرد با گذشته و میراث از سوئی، و تناقض میان فکر و عمل از سوی دیگر است.

۷- جبراً توانسته با بکارگیری جریان سیال ذهن و روش های روایی آن مانند تک گویی درونی و نمایشی و نیز زاویه دید درونی به ارائه ی محتوای ذهنی شخصیت ها پردازد. از این طریق نمودهای گوناگونی از بیگانگی برای خواننده آشکار گردیده است.

۸- این داستان بر اساس الگوهای ساختاری نیز قابل تحلیل است و بر اساس آن پدیده بیگانگی و بویژه بیگانگی ذاتی - بیش از پیش درک می شود.

یادداشت‌ها

- ۱- ربما أنا الفلستینی عرفت من الإغتراب و النفی الكثير من محنه الإنسان ، و لكن عبر الإغتراب و النفی هناك شیء أهم و أخطر: تحقیق الذات، إقامتها کنبیان، کصخره، تهدر من حولها و خلالها الأمواج و الرياح و تبقى هی صامده.
- ۲- ما أهزل الحیاه و ما أمحلها.
- ۳- ففی عالم من الرعب و القتل و الجوع و الکراهیه، کیف تجد توازنک الذهنی أو النفسی أو الجسدی أو الاجتماعی، دون أن تشعر بأنک تقف من الإنسانیه علی طرف بعید؟ کیف تكون إنساناً و تتخطی مشاكل الإنسانیه؟
- ۴- هؤلاء الخارجون علی تقالید هذا الشعب، الداعون الی الإباحیه، المستغلون سناجه الفتیات... یجب معاملتهم بأقصى الشده، یجب سن القوانین لتغریمهم و إقالتهم.
- ۵- و عدت الی هشام و الی منزلنا، کأنتی أعاقب نفسی علی خطیئتی و حاولت استئناف حیاتیاتنا معاً و الحفاظ علی الوقت نفسه علی صلتی الخفیة بعامر.
- ۶- إنه کان طبيباً لمرضها و عشیقاً لجسدها.
- ۷- فلاضحک من نفسی لوقوعی فی مزلق عاطفیة کنت أنا الطیب النفسی أحاول إقناذ مرضای منها.
- ۸- و بقیة أنا أقرأ الکتب... و لأحرق إصبعاً فی عمل مجد کسلأ و تمرداً.
- ۹- ترک سيارته علی قارعه الطریق الصحراوی الذاهب الی سوریا، علی بعد حوالی خمسين کیلومتراً غربی الرطبہ و لم یترک کلمه تشیر الی ما حدث.
- ۱۰- قبل أن یفوت الأوان، فات الأوان، دائماً یفوت الأوان، دائماً نصل متأخرین حیث لا یفیدنا طیران و لا أجنحه و تغزونا الغریبان فی وضح النهار و حلکة اللیل.
- ۱۱- مقتلع و هو یحاول أن یجد الأرض التی یعید فیها غرس جذوره.

- ١٢- برجوازیاً يجعل من الإنسانیه قناعاً يخفی به خوف طبقته من الإهتیار.
- ١٣- توتر صامت فيما بیننا أخذ يشتد الى أن انفجر... اشتد إحساسی بأنی تزوجت رجلاً لا یهمنى بین الرجال، لا یجبنی و أنا لا أحفل بما هو یرید من الحیاة.
- ١٤- أنا فعلاً بی صخب آخر، مدمر یدعوتنی الى الإعتراف، تلك الصخره اللذیذہ اللعینة التي تنقل أعماقی، هل من وسیله للتخلص منها إلا بجعلها محوراً للحديث یفتتها، یدیها بالكشف و التکرار؟
- ١٥- و فی الصباح التالی أخونه لأؤكد لنفسی أنه لا یستطیع التحکم بی.
- ١٦- لقد أراد أن یكون قدیساً فی عالم من الفجور... أراد أن یتکلم برموز حسب أن لها معانیها بین الناس و نسی أنها غیر الرموز التي یحملونها کالرقی حول أعناقهم و دهش أن الذین فهموه فی خاتمه المطاف لم یكونوا إلا قله من الناس.
- ١٧- ارید مراجعہ الماضي کله، ماضی الإنسانیه... ارید الماضي موجوداً فی الحاضر لا لست أعنی مجرد تراث، بل ما هو أعمق و أبعد و أهم. الأزمات کلها و هی تدفع الذهن بین مجاهیل الوعي و اللاوعي.
- ١٨- ما الذی تعرفه عن الکفاح، الکلمه عندک منفصله عن الفعل و الإراده منفصله عن التنفيذ.
- ١٩- تتصور أن أناساً مثلك سیغیرون المجتمع؟ تغیره و أنت قاعد علی جحرک و تغازل إخفاقاتک المتوالیه؟ کم فقیراً عرفت فی حیاتک؟ کم يوماً جمعت و عریت؟ کم قبله قذفت بیدک؟
- ٢٠- بینما كنت فی السادسة من عمری شهدت الزلزال اهترت الارض کما لو أنه ریح رهیبه. فی مدرسه صغیره كنت جالسه علی الارض مع الاطفال الآخرین ظننت أن هدير الریاح اهترت المبانی القدیمة هزه عنیفه و عندما ركض الفتیات ركضت معهن.
- ٢١- تمنیت لو أن للذکره إکسیراً یعد البها کل ما حدث فی تسلسله الزمنی، واقعه واقعه و یجسدها ألفاظاً تهال علی الورق.
- ٢٢- سألت ابی فی الصباح الباکر و انا اخرج معه الحصانین : بابا هل انت من التوار؟ فضحک فی وجهی و قال: ان شاء الله ستکون من التوار ثم اردف بابا انا كنت دائماً من التوار و لکن زمانی راح و زمانکم جاء، انت و رفاقک انها مشیبه الله.

کتابنامه

- ابراهیم، عبد ا. (٢٠٠٥): موسوعه السرد العربی، مؤسسه العربیه للنشر، بیروت، ط ١.
- پراپ، ولادیمیر (١٣٣٨): ریخت شناسی قصه، ترجمه مدیا کاشیگر، نشر روز، تهران، چاپ اول.
- تادیه، ژان ایو (١٣٧٨): نقد ادبی در قرن ٢٠، ترجمه مهشید نونهالی، نشر نی، تهران.

- جبرا، ابراهیم جبرا (۱۹۹۲): أفنعه الحقیقه و أفنعه الخیال، الموسسه العربیه، بیروت، ط ۱.
- (۲۰۰۷): البحث عن ولید مسعود، دارالاراب، بیروت، ط ۵.
- جعفر، محمد راضی (۱۹۹۹): الاغتراب فی الشعرالعراقی، اتحاد الکتاب العرب، دمشق.
- حماد، حسن محمد (۱۹۹۵): الاغتراب عند ایریک فروم، الموسسه الجامعیه، بیروت.
- روزنبرگ، لوئیس (۱۳۷۸): نظریه های بنیادی جامعه شناسی، ترجمه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران، نشر نی، چاپ اول.
- شاخ، ریچارد (۱۹۸۰): الاغتراب، ترجمه کامل حسین، الموسسه العربیه، بیروت، ط ۱.
- شارونی، حبیب (۱۹۷۹): الاغتراب فی الذات، مجله عالم الفکر، عدد ۱، ج ۱.
- شنا، سید علی (۱۹۷۳): الاغتراب الاجتماعی فی ضوء نظریه التکامل المنهجي، رساله دکترا، دانشگاه قاهره.
- شریعتی، علی (۱۳۶۱): انسان بی خود، تهران، قلم، چاپ اول.
- (۱۳۶۱): مجموعه آثار ۲۷ (بازشناسی هویت ایرانی اسلامی)، تهران، الهام، چاپ اول.
- شیخاوندی، داور (۱۳۷۳): جامعه شناسی انحرافات، گناباد، نشر مرندیز، ۱۳۷۳.
- عبدا.. یحیی (۱۳۸۴): الاغتراب دراسه تحلیله لشخصیات طاهر بن جلون، الموسسه العربیه، بیروت.
- العقبلی، عادل بن محمد (۲۰۰۴): الاغتراب و علاقته بالأمن التقسی، رساله ماجستیر، جامعه نایف العربیه للعلوم الامنیه، ریاض.
- فروم، ایریک (۱۳۶۳): روانکاری و دین، ترجمه آرسن نظریان، تهران، پوش، چاپ پنجم.
- منیف، عبد الرحمن و دیگران (۱۹۹۵): القلق و تمجید الحیاة، الموسسه العربیه، بیروت، ط ۱.
- وظفه، علی (۱۹۹۸): المظاهر الاغترابیه فی الشخصیه العربیه، مجله عالم الفکر، ج ۲۷، کویت عدد ۲.
- Studies in Modern Arabic Literature (1976): Halim Barakat: Arabic Novels and Social Transformation, London.*